

انتخابات ذاتا غیراسلامی، حامیان اسلامگرا دارد

محمد سقّار ریچارد بولیت، استاد برجسته تاریخ در دانشگاه کلمبیا در نیویورک است و بیش از ۴۰سال در عرصه تاریخ اسلام و به‌خصوص تاریخ ایران در قرون وسطا سابقه تدریس دارد. وی دکترای تاریخ و مطالعات خاورمیانه را در سال ۱۹۶۷ز دانشگاه هاروارد در یافت کرد و پس از آن بیش از ۱۰کتاب علمی، ۳۵مقاله آکادمیک و پنج‌رمان منتشر کرده‌است. وی در بین خبرگان رشته مطالعات خاورمیانه و تاریخ اسلام جایگاه عظیمی دارد و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متخصصان تاریخ منطقه شناخته می‌شود. بولیت در سال ۲۰۰۷ با روسای دانشگاه کلمبیا و نمایندگان جمهوری‌اسلامی ایران در سازمان ملل همکاری کرد تا رئیس‌جمهوری اسبق کشور، محمود احمدی‌نژاد در آن دانشگاه سخنرانی کند. بولیت بهار عربی را «پایانی بر افول ناسیونالیسم عرب» نامید. وی می‌گوید به‌جز بحرین «همه رژیم‌های آسیب‌پذیر عربی پس از جنبش مردمی ناسیونالیستی تاسیس شده‌اند. همان‌طور که امملوک‌های اصلی حکومت نظامی خودشان را به‌عنوان دفاع از ملت در مقابل مغول‌ها و صلیبیون توجیه می‌کردند، دولت‌های پس از جنگ جهانی دوم، همین را با محافظت از ملت مسلمان در مقابل اسرائیل وامپریالیسم غرب توجیه می‌کردند.» اما این مشروعیت با شکست قطعی بعد از حمله آمریکا به صدام حسین در ۱۹۹۱ مواجه شد، چراکه رژیم‌های ناسیونالیست عرب رسماً از مهاجمان آمریکایی پشتیبانی کردند و تظاهر مقاومتشان علیه غرب فاش شد. در انشاره به نزاع کنونی بین ایران و آمریکا بولیت می‌گوید: «ایران سال‌هاست خواهان مذاکره با آمریکا در شرایط برابر است و نمی‌خواهد تحت انقیاد آمریکا مذاکره کند.» وی معتقد است کشش‌های بین ایران و آمریکا تا حدی قابل تعقیف هستند و فرصت همکاری زیاد بین این دو کشور امکان‌پذیر است. اما وی اعتقاد دارد آینده ایران «به شرق خواهد چرخید.» از دیدگاه تاریخی بولیت: «ایران تاثیر فرهنگی خیلی بیشتری روی همسایه‌های شرقی خودش داشت. ازبکها و مغول‌ها شاید به لحاظ مذهبی در مقابل دولت شیعه صفوی بودند ولی از شعر فارسی، بر خلاف عرب‌ها، محفوظ می‌شدند… ایران با شکست‌های بزرگش، بزرگ‌ترین تاثیرات فرهنگی را داشت.»

بیش از ۴۰سال است که در ایالات‌متحده تاریخ اسلام تدریس می‌کنید. در این سال‌ها آموزش و مطالعات اسلام و مسلمانان چه تغییری کرده است؟ آیا وقایعی همچون انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، حملات ۱۱سپتامبر ۲۰۰۱ و دخالت نظامی در عراق سال ۲۰۰۳ و… تغییری در محیط آکادمیک ایالات‌متحده ایجاد کرده است؟ شما چه چشم‌اندازی در آموزش و مطالعات اسلام در ایالات‌متحدهمتصور هستید؟

تغییرات فراوانند؛ برخی تغییرات به فراز و فرود مفهوم «مطالعات منطقه‌ای» مربوط است با توجه به این نکته، حوادث۱۹۷۹ اولین شوک بزرگ بود. بسیاری از یهودی‌های دانشگاه تا آن زمان تقریباً به سرنوشت اسرائیلی پی‌اعتنا بودند. اما آنچه «نابودی قریبالوقوع اسرائیل» تفسیر شد، موجی از شوک ایجاد کرد. بلافاصله سازمان‌هایی چون اساتید آمریکایی برای صلح در خاورمیانه، سازمان حامی اسرائیل با تعدد کمی اساتید درگیر در خاورمیانه و انجمن دانش‌آموختگان عرب-آمریکایی به‌سرعت تاسیس شدند. فعالیت‌ها و تلاش آنها برای اطلاع‌رسانی عرصه مطالعات خاورمیانه به طرز بی‌سابقه‌ی وسیعی شد. این اتفاقات از قضا مقارن با آغاز دغدغه‌ها نسبت به خدمت اجباری و جنگ ویتنام بود. جوانان با واردشدن به دانشگاه در مقاطع کارشناسی‌اِرد و دکترا می‌توانستند از خدمت معاف شوند. در هر صورت، این تحولات باعث افزایش علاقه به مطالعات خاورمیانه شد، مطالعات خاورمیانه تا آن زمان بیشتر به امید یافتن کار دولتی یا تجارت مورد اقبال بود. سال اول که بودم، در میان همکلاسی‌های درس عربی‌ام که شاید در مجموع ۴۰فتر بودند، تنها یک نفر تا دکترا پیش رفت. از میان کسانی که احتمال رفتن به خدمت را داشتند، احتمال تحصیل تا دکترا هم پیش‌بینی بود. اما با وجود معاصر شدن این عرصه و علاقه بیشتر برای دکترا گرفتن، چارچوب فکری اصلی، تم رقابت با شوروی و اثبات برتری مدرنیزاسیون سرمایه‌داری نسبت به سوسیالیسم باقی ماند. همچنین وقتی درسی با تأکید بر تاریخ پیشفهمولوی برگزار می‌شد، به‌قدرت به اسلام اشاره می‌شد. انقلاب ایران نقطه‌عطف دیگری بود. ناگهان این ایده که مذهب با مدرنیزاسیون در عرصه عمومی کشورهای جهان سوم کم‌رنگ خواهد شد، غلط از آب درآمد. تا پیش از ۱۹۷۹ می‌توانم تنها به سه کتاب درباره اسلام معاصر اشاره کنم که حالا به هزاران کتاب رسیده است. انقلاب ایران تنها آگاهی آکادمیک نسبت به اسلام معاصر را موجب نشد، بلکه تئوری مدرنیزاسیون شاه که باعث شده بود او را نوین‌گرای موفقی و سرخشت بنامند هم در شد. جالب این است که نخستین بحث‌ها در این‌باره بر بنیادگرایی و صلح‌دوستی شیعیان متمرکز بود. ۱۱ سپتامبر تغییر اساسی بعدی بود و باعث شد همه آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها فکر کنند باید درباره اسلام کلاس داشته باشند، تدریس آن در کتاب دربار اسلام معاصر اشاره خاص بود. به‌رغم وجود اسلام‌هراسی تعداد استادان مسلمان در دانشگاه فرونی یافت. اما مطالعه تاریخ اولیه اسلام در نتیجه مطالعه عمیق‌مک اسلام و خاورمیانه بر اساس ترتیب وقایع تاریخی، کم‌رنگ شد. این اتفاقات انگیزه انتشار کتاب‌های بسیاری درباره اسلام بود که بعضاً خوب بودند ولی باعث کساد مطالعات تاریخی شدند.

۴. هم‌زمان با بهار عربی در سال ۲۰۱۱، خاورمیانه دستخوش تغییرات اساسی شد. بسیاری بهار عربی را نزاری علیه مائید نیروهای دموکراسی‌خواه و اسلامگرا از یکسو و نظامی‌های ضدانقلاب و نظامی‌های مستبد از سوی دیگری می‌دانند، آیا این دوگانگی را قبول دارید؟

من از سال ۱۹۹۱ سقوط دسته‌جمعی دولت‌های عربی را پیش‌بینی می‌کردم. همچنین پیش‌بینی می‌کردم که نهادهای انتخاباتی بدون حضور احزاب اسلامگرا و نمایش توانایی اداره دولت توسط آنها امکان تاسیس ندارند. با این حال انتظار داشتم توانایی آنها کفایت نکند. همان‌طور که در اردن اخوان‌المسلمین شانس اندکی برای ورود به دولت ملک‌حسین را داشت ولی نتوانست از آن استفاده کند. من تقریباً مطمئن بودم در مصر کودتا خواهد شد، اما نه اینقدر زود. در رژیم‌های نظامی که من آنها را «نئومملوک» neo-Mamluk می‌نامم، نمی‌توان انتظار داشت افسرها بدون مبارزه از امتیازهای خودشان چشم‌پوشی کنند. انتظار می‌رفت حزبی چون اخوان‌المسلمین پس از ده‌ها سرکوب در اولین تجربه حکومت، بزرگ‌وارتر و فراگیرتر عمل می‌کرد. سیاستمداران انتخاباتی در خاورمیانه ذاتاً ناسلامی‌ها و حامیان اسلام‌گرایی زیادی دارد. همچنین نظامی‌ها هم ذاتاً ضدانخابات‌نیستند. من نظر من، هدف باید سیستم انتخاباتی معتبری باشد که به‌جز تعهد به ساختار دولتی مندرج در قانون اساسی محدودیت دیگری نداشته باشد. از این‌رو من دوگانگی سیاست‌های انتخاباتی را در مقابل الیگارشیی نظامی می‌پذیرم ولی نه اولی را «اسلامگرایانه» می‌دانم و نه دومی را «اسلام‌انقلابی».

در بهار عربی انقلابی مانند انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ اتفاق نیفتاد. در انقلاب ایران همه وابستگان نظامی به‌همراه شاه سقوط کردند. تغییر رژیم حقیقی بدون جایگزینی افسران نظامی امکان ندارد. از سوی دیگر، خارجی‌ها از نقطه‌نظر منافع خودشان، می‌خواستند با وجود سقوط مبارک و دیگران، افسران نظامی دست‌نخورده بمانند. زیرا پیش‌بینی می‌کردند برای برقراری ثبات در این کشورها مفید واقع شوند. در سال ۱۹۷۹ هم کسانی در آمریکا بودند که انتظار داشتند اتفاق مشابهی در ایران بیفتد که نیفتاد.

۴. چرا این «جمهوری‌های عرب» هستند که تجربه بهار عربی را از سر گذرانند، درحالی‌که پادشاهی‌های خلیج‌فارس – جز بحرین – تقریباً هیچ نکاتی‌نخورند؟

بهار عربی پایانی برافول ناسیونالیسم عرب بود. همه رژیم‌های آسیب‌پذیر عربی – جز بحرین، که تناقض‌های دردیاری را مجسم می‌کند – پس از جنبش مردمی ناسیونالیستی تاسیس شده‌اند. همان‌طور که امملوک‌های اصلی حکومت نظامی خودشان را به‌عنوان دفاع از ملت در مقابل مغول‌ها و صلیبیون توجیه می‌کردند،

ارزیابی ریچارد بولیت از تحولات خاورمیانه در گفت‌وگو با «شرق»:



دولت‌های پس از جنگ جهانی دوم، همین را با محافظت از ملت مسلمان در مقابل اسرائیل و امپریالیسم غرب توجیه می‌کردند. بن‌لادن این رویکرد را تحت عنوان ضدیت با صلیبیون و یهودی‌ها صورت‌بندی کرد که در ترم ایدئولوژیک نادرست نیست. بارهاوبارها ضدیت با امپریالیسم – به جمال عبدالناصر نگاه کنید – در سال ۱۹۵۶– و دشمنی با اسرائیل حمایت مردمی از دولت‌های «نئومملوک» را ضعیف کرد. اما این سنستر در سال ۱۹۹۱ با پیوستن آمریکا و بریتانیا به جنگ با صدام‌حسین گسیخته شد و ضدیت با امپریالیسم دود شد. در همان سال نشستن سران دولت‌های عربی با مقامات اسرائیل در مادرید، دشمنی با اسرائیل را هم دود کرد. این برای دیپلماسی ایالات متحده موفقیت بزرگی به حساب می‌آمد. دولت‌های نئومملوک با نزدیک‌شدن به دیدگاه آمریکا (و بریتانیا و فرانسه و…) هرچه بیشتر از پایه مردمی خودشان دور شدند. در نتیجه وقتی بهار عربی شروع شد، دولت‌های مستقر می‌گفتند دست القاعده، ایران و تروریست‌های بی‌نام‌و‌نشان در میان است. آنها امیدوار بودند با نام‌نهان جنبش با لولوهای آمریکا، توسط آمریکا نجات پیدا کنند، زیرا از پیش داشتنند از رویکرد آمریکا در منطقه حمایت می‌کردند. اما دولت اوپاما خریدار این ادعاهای سست نبود. واکنش شدید این بود که این بار ادعا کردند آمریکا اعتراضات را مهندسی می‌کند. اما این یکی ادعا هم کششی نداشت. زیرا نئومملوکان اعتبار ضدامپریالیستی، ضد اسرائیلی و ناسیونالیستی خودشان را در سال ۱۹۹۱ از دست داده بودند.

ظهور هیچ‌یک از حکومت‌های پادشاهی هم ناسیونالیستی نبود. همه آنها از پس چانه‌زنی با قدرت‌های امپریالیستی ایجاد شدند و در پی هرچه مسالمت‌آمیزتر رهانشان از تعهدات پیش از جنگ جهانی دوم بودند. بنابراین پادشاهی‌های عرب مشروعیت خودشان را بر پایه‌های مختلفی بنا کردند:نگهبان حج، اگرچانه‌دقیق شریعت و…نه ایدئولوژی‌های عوامانه درباره اسرائیل و امپریالیسم. از این‌رو آنها اقبال مردمی‌شان را در سال ۱۹۹۱ از دست ندادند.

۴. بهار عربی چگونه تنش‌های فرقه‌ای را در منطقه برجسته کرد؟

بهار عربی درواقع خواست مردمی برای تغییر رژیم از طریق تغییر قانون اساسی و انتخابات بود، از این‌رو به تنش‌های فرقه‌ای کاری نداشت. مصر، تونس، لیبی و یمن با درجات مختلف نتوانستند گذار کاملی به سیستم انتخاباتی آزاد داشته باشند، ولی تنش‌های فرقه‌ای با سقوط دیکتاتورهای عرب تشدید نشد. عراق و لبنان، همچنین سوریه در بهار عربی نبودند، درعوض سوریه به‌دام جنگ داخلی افتاد. عراق هم اگر گسیختگی متعاقب دخالت نظامی آمریکا نبود، ممکن بود سرنوشتی مشابه سوریه داشته باشد. با ترکیه در فرونشاندن رادیکالیسم کردی توفیقی نداشته است. لبنان هم آیا بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ بحران فرقه‌ای از سر نگذراند؟

پخش سلاح در پس‌زمینه درمهرای فرقه‌ای و مذهبی در سه کشور همسایه آتش تنش‌ها را در سوریه فروخت و تظاهرات مردمی را به ورطه جنگ مسلحانه سنگین انداخت. نیای جنگ داخلی سوریه، جنگ‌های لبنان و عراق است و نه بهار عربی.

انقلاب ایران تنها آگاهی آکادمیک نسبت به اسلام معاصر را موجب نشد، بلکه تئوری مدرنیزاسیون شاه که باعث شده بود او را نوین‌گرای موفقی و سر سخت بنامند هم در شد. جالب این است که نخستین بحث‌ها در این‌باره بر بنیادگرایی و صلح‌دوستی شیعیان متمرکز بود
◀ ▶

۴. شما اوایل سال ۲۰۱۱ مقاله‌ای نوشته و در آن به این نکته اشاره کرده بودید که گذار موفقیت‌آمیز مصر به دموکراسی، گرچه اختلا بی ثباتی منطقه‌ای موقتی به‌همراه خواهد داشت، اما در بلندمدت خاکریزی در مقابل پیشروی افراط‌گرایان و تروریست‌ها خواهد بود و مشروعیت القاعده و سایر گروه‌های افراطی را از آنها می‌گیرد. با توجه به سرنویتی محمد مرسی توسط نظامی‌ها، اکنون تأثیر مصر بر سایر کشورهای عربی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
در آن مقاله بحث من این بود که در انتخاب میان تروریسم و انتخابات، بیشتر مردم، حتی رادیکال‌ترین‌ها، انتخابات را برمی‌گزینند. فکر می‌کنم این اتفاق افتاد، با اینکه اگر انتخابات متوقف نشود یا دیگر دیار تباه نشود، شاید دوام نیابد. گرچه تروریسم واضحاً در حال گسترش است اما مناطق رشد آن سومالی، مالی و نیجر به است که هرگز درگیر بهار عربی نشدند. این کشورها نیمرخ اجتماعی، اقتصادی و مذهبی به‌کلی متفاوتی از کشورهای جهان عرب دارند. گروه‌های تروریستی نوظهور نشان دادند برخلاف القاعده – به شکل امیل آن – در «دشمن نزدیک» منافعی خلیع بیشتری می‌توانند بیابند تا «دشمن دور»، اگر سیاستمدار عراقی را قرباناً دنبال کنید به نظر من می‌توانید در لیبیا، سریلانکا، اوگاندا، رواندا و کنگو ربط بیشتری میان تروریسم و مبارزه تصاحب قدرت بیابید.احتمالاً سودان استثنا باشد. ادعای خویشاوندی با القاعده و احتمالاً دستپایی بهتر به پول، سلاح و آموزش، سرخط‌های دراماتیکی در این کشور می‌سازد ولی ساختار جنبش در آنجا متفاوت است، دست‌کم تابه‌حال اینکهونه بوده است. مساله من باقی می‌ماند علی عبدالله صالح سقوط کرده است اما خانواده گسترده‌اش نه خشونت‌های جدی از راه دور در آنجا برنامه‌ریزی می‌شود. شاید جنگ قدیمی شمال و جنوب یمن بازگردد یا شاید یمن افغانستان جدیدی برای لنگرانداختن تندروهایی شود که روی «دشمن دور» تمرکز می‌کنند.

۴. باراک اوپاما، رئیس‌جمهور آمریکا، در سخنرانی‌ای در سازمان ملل گفت ایالات متحده اتفاقات مصر را دنبال کرده و به دموکراسی امیدوار است، او گفت «از سرعت تحولات مصر به‌خوردیم.» و کدام کسانی که برای تغییر تلاش می‌کردند حمایت کردیم.» به نظر شما چرا دموکراسی در مصر وقایعی اینچنینی داشت؟

جهان

دریچه

داستان آخرین بارقه آثار شیست‌های فرانسه



از هر صد نفر، یکی هم پیدا نمی‌کنی، ولی همه‌جا هستند
نمی‌دانم چرا ولی نصف اسپانیا
در آنجا کسی آنها را نفهمید
آنارشیست‌ها را می‌گویم
آنها که درد و خشت را به هم آمیختند
برای جهانی دیگر
قلبشان پیرو تخیلشان است
و روحشان زخم‌خورده ایده‌شان
احتمالاً کسی در فرانسه نیست که این آواز «لئو فره» در دهه ۷۰ را نشنیده باشد، ترانه‌ای که از اواخر دهه ۶۰ به‌بعد سرود آنارشیست‌های فرانسه شد. او آخرین‌بار این ترانه را در سال ۱۹۹۲ در «فستیوال لومپاتینه»، گردهمایی عظیم کمونیست‌های فرانسه، به همراه شعر لویی آراگون به نام «راه دیگری برای زیستن هست»، اجرا کرد. لئو فره درست می‌گفت که آنارشیست‌ها همه‌جا هستند، در آن سال‌ها فهرست‌کردن نام گروه‌های آنارشیستی چندان ساده نبود؛ گروه‌هایی چون فراسیون آنارشیست، جنبش کمونیستی لیبرت، اتحادیه فدرال آنارشیست‌ها، اتحادیه کارگران آنارشیست، اتحادیه گروه‌های آنارشیست-کمونیست، کنفدراسیون ملی کار، اتحادیه آنار-کو-سندیکالیست، سازمان انقلابی آنارشیست، پرولتاریای انقلابی و گروه‌های کوچک‌تر و ناشناخته‌تر که هگی خود را به آرمان آنارشیسم‌متعهدی دانستند.

نخستین اتحادیه آنارشیست در سال ۱۹۱۹ در فرانسه (در مقابل بلشویک‌ها) تاسیس شد. فراسیون آنارشیست (تاسیس ۱۹۴۵) در مهند جنبش‌های اولنگارد اروپا از حدود صدگروه آنارشیستی تشکیل شده بود. در جنبش می ۱۹۶۸ فعالیت آنارشیست‌ها چشم‌انداز بین‌الملل موفقیت‌گراها حضور داشتند، در جنبش‌هایی چون جنبش اتونومیست‌ها فعال بودند. سایر جنبش‌های نوین اجتماعی بدون آنارشیست‌ها قابل تصور نبود. آنارشیست‌های فرانسوی در جنگ داخلی اسپانیا دوطالبه می‌جنگیدند و ادعا می‌شود توانستند در کنار سایر آنارشیست‌ها

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۳۶، بزرگ‌ترین و موفق‌ترین تجربه جامعه خودگردان را رقم بزنند. ولی اکنون مذهب‌هاست صدایی از آنها به گوش نرسیده‌است. شش‌دهوا آخرین مذهب در سال ۲۰۱۲ تنگ شده که در آن هم پای گروه متشکلی در میان نیست. طنز اینجاست که آنارشیست‌ها در آن واقعه دوش‌به‌دوش کشاورزان حافظ نظم سنتی می‌جنگیدند. داستانی که در ادامه نقل می‌کنیم، داستان آخرین نسل آنارشیست‌های فرانسه است که به‌عظر چشم‌اندازشان به قول لئو فره دیگر چندان دور برقرار نمی‌کند.

عکس خبری ویژه در نوامبر سال ۲۰۱۲، اندازمه‌های فرانسوی را نشان می‌داد که معتزضی را کشتان کشتان می‌برند اعتراضات، جریان عملیات تخلیه اراضی را برای احداث فرودگاه جدیدی در «نوتردامه لند» در نزدیکی شهر نات، در غرب فرانسه مختل کرد. این اعتراضات که اشغال وال‌استریت را تداعی می‌کرد، برای فرانسوا اولاند رئیس‌جمهور «سوسیالیست» به تازه به قدرت‌رسیده فرانسه در‌مسر بزرگی بود و معترضان دست‌کم موفق به ساخت جابه‌طلبانه فرودگاه را ماه‌ها به تاخیر اندازند. آنها زمستان‌های سختی را در کمپ‌های گِل‌آورد زنده و علیه پروژه محبوب نخست‌وزیر جنگیدند. درگیری بالا گرفت به‌ویژه زمسان اعتراضات که با زمامداری سوسیالیست‌ها، روسای فرار مالیاتی که وزیر بوجه‌را مجبور به استعفا کرد و اخبار بد و بدتر درباره اوضاع اقتصادی کشور، همزمان شد. اعتراضات در بلو آغاز هزاران نفر را مناطق جنگلی «پینتی» گرد آورد. در اعتراضات پیشین درگیری با پلیس مسلح زخمی‌های زیادی به‌جا می‌گذاشت و ضداسراراییی دست کشیده بودند، ایران یعنی بزرگ‌ترین دشمن مردم، حاضر نشد به اجماع علیه صدام بپیوندد. این قضیه ایران را به لحاظ ایدئولوژی سرسخت و بهترین دوست فلسطینی‌ها کرد و این به معنای پایگاهی برای ایران در جهان عرب است. تعجب‌آور نیست که بهترین دوست ایران در جهان عرب سوریه است که حمایت امپریالیسم و اسرائیل را با رد مذاکره درباره جولان از دست داده بود.

۴. بیش از سده‌های است که ایالات‌متحده آمریکا و ایران با هم روابط خصمانه‌ای دارند – پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران – پس از انتخاب حسن روحانی به‌نظر می‌رسد دو کشور به‌دنبال تنش‌ذایی هستند. به‌عنوان یک آکادمیسین و کسی که در جریان فرازوفروده‌ای رابطه ایران و آمریکا بوده است، این قضیه‌را چگونه می‌بینید؟ اگر رابطه میان این دو کشور بهبود یابد، خاورمیانه چه تغییری می‌کند؟ و موانع عملی در راه بهبود روابط چه چیزهایی هستند؟
ایالات‌متحده در جنگ ویتنام، ۵۷هزار کشته داد و در نهایت سایگون در سال ۱۹۷۵ سقوط کرد. حالا ما کشوری که شکستمان داد روابط خوبی داریم. خودشان هم‌جهت می‌دیندد.

ادامه در صفحه ۹

گزارش

کوزوو از حرف تا عمل

این «استقلال» بوی «توهم» می‌دهد

تانیا تجلی

کوزوو یا استان جنوبی صربستان؟ ایالت خودمختار یا جمهوری کوزوو؟ برای این سوال‌ها جامعه بین‌الملل هنوز پاسخ مشخصی ندارد. برای خیلی‌ها کوزوو کشور مستقلی نیست و بیش از ۹۰ کشور هم در دنیا وجود دارند که استقلال این کشور را به رسمیت شناخته‌اند. برای منطقه‌ای که بین سه کشور آلبانی، صربستان و مقدونیه گیر افتاده است، مساله استقلال از نان شب واجب‌تر شده ولی کارشکنی‌هایی که صربستان انجام می‌دهد مانع از آن است که این کشور در سازمان‌ملل به‌صورت مستقل ثبت شود.
استناد آنها هم به معاهده ۱۲۴۴ صربستان و مقدونیه است که در آن آمده کوزوو یکی از استان‌های جنوبی صربستان است. با این حال شاید خود اهالی کوزوو هم برایشان عادی شده که بازپچه دست بقیه نشوند؛ این کشور که در فوریه ۲۰۰۸ به‌صورت یک‌طرفه خود را کشوری مستقل نامیده از دیرباز در زمین‌های مختلف سرگردان بوده است؛ کوزوو پیش از هرچیز قسمتی از آلبانی بود که بعدها به‌دست امپراتوری عثمانی افتاد. در خلال جنگ جهانی اول این منطقه دوباره به آلبانی پیوند زده شد و تحت سیطره ایتالیایی‌ها درآمد. بعد از چندی صرب‌های زیادی به منطقه کوزوو مهاجرت کردند و شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که این منطقه از لحاظ جمعیتی به دست آنها افتاد. با این حال حاکمیت دوباره عثمانی‌ها بر این منطقه و جنگ با صرب‌ها دوباره موازنه را به‌هم زد و این‌بار دولت عثمانی ترک‌ها و آلبانی‌تبارها را در این منطقه سکونت داد. زمان گذشت تا اینکه صرب‌ها انتقام شکستشان را گرفتند و دوباره در کوزوو به قدرت رسیدند. کار به جایی رسید که در سال ۱۹۷۴ ازسوی دولت وقت یوگسلاوی، کوزوو بخشی از جمهوری سوسیالیستی صربستان شد. در پی این اتفاق‌ها این‌بار آلبانی‌تبارها بودند که این مورد را ننگ می‌دانستند و دست به شورش زدند. آنها می‌خواستند کشوری مستقل از صربستان داشته باشند و همین باعث شد جنگ‌های خونینی در منطقه به‌وجود بیاید تا اینکه بالاخره سازمان‌ملل و نیروهای نات وارد عمل شدند و برای جلوگیری از قتل عام و نسل‌کشی آلبانی‌تبارها به صربستان و مونتنگرو حمله کردند. این حمله دوباره پسای صرب‌ها از زمین‌های کوزوو را به عقب کشاند و زمام‌امور در سال ۹۹ به‌دست نهادهای بین‌المللی سپرده شد تا در کوزوو به‌صورت موقت حکومت کنند. همه این اتفاق‌ها البته تسه‌به‌تست هم داد تا روز ۱۷ فوریه ۲۰۰۸ این کشور استقلالش را به‌طور رسمی از صربستان اعلام کند. آمریکا به‌همراه چندین کشور دیگر خیلی سریع به این موضوع روی خوش نشان دادند ولی روسیه، دیگر کشور قدرتمند دنیا برابر این استقلال جبهه گرفته است و حق را به صرب‌ها می‌دهد. تمام سوال‌هایی که ابتدای مطلب پرسیده شد به‌علت آنچه که در بالا رفت، همچنان بی‌پاسخ مانده است.

کوزوو، توهم استقلال

بعد از سال ۲۰۰۸ و حضور نیروهای بین‌المللی از اتحادیه اروپا گرفته تا سازمان ملل خیلی از مردم این کشور امیدوار بودند که روند استقلال رسمی کشور شمدت بیشتری پیدا کند. البته بعضاً با اتفاق‌هایی که مثلاً در روز ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۲ رخ داد این موضوع کمی وقعی‌تر شد ولی عملاً کارشکنی‌ها بیشتر شد و علامت‌سوال‌ها هم به قوت خود باقی ماند. اینکه این‌روزها در کوزوو چه اتفاقی می‌افتد و چرا حضور نهادهای بین‌المللی در کوزوو تا به اینجا با شکست مواجه شده، موضوعی است که در زیر به آن پرداخته شده. کوزوو واقعیت‌اندیش است یا متوهم؟ این سوالی است که ظاهراً گذر زمان می‌تواند به آن پاسخ دقیقی دهد.

خوشبینی توام با توهم مسوولان کوزوو

روز ۱۰ دسامبر ۲۰۱۲ بسیاری از مسوولان ردیوالی کوزوو فکر می‌کردند روز مهمی در تاریخ این کشور خواهد بود؛ به گزارش روترز «گروه سازماندهی کوزوو برای استقلال» برای آخرین‌بار و قبل از اینکه انحلالش را اعلام کند در این روز در پریشتان (پایتخت کوزوو) تشکیل جلسه داد. این نهاد که مأمور رسیدگی به استقلال کوزوو بود نماینده ۲۵ کشوری که کوزوو را به رسمیت می‌شناختند دعوت کرده بود تا در این جلسه حاضر باشند. البته ابزاری قدرتمند این نهاد هم «فتر غیرنظامی بین‌الملل (ICO)» بود که این دفتر هم در همان روز به کارش خاتمه داد. دولت کوزوو تلاش زیادی کرد تا این موضوع جلوه صدچندنی در دنیا پیدا کند به عقیده آنها مهم‌ترین تاریخ از زمان اعلام استقلال کوزوو «تاج‌حال» همین ۱۰ سپتامبر بوده است. آنها عقیده داشتند که با پایان یافتن کار این دفتر بین‌المللی در کوزوو زمینه برای به‌رسمیت‌شناختن این کشور مهیا شده است و ملعی سرقرار قرار ندارد. البته این تفکر با چیزی که مردم این کشور دیدند متفاوت بود. عملاً سته‌شدن دفتر غیرنظامی صلح (ICO) تغییر بزرگی برای شهروندان کوزوو در پی نداشت. کشور کوچک آنها هنوز هم «دست‌نمایه بازی» احکام و قطعنامه‌های مهم و پیچیده‌ای است که از سوی سازمان‌های بین‌المللی صادر می‌شود. پس از تعطیلی این دفتر، نهاد سیرپرستی موقت سازمان‌ملل مطابق با قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت در کوزوو ماند هرچند که تأثیرش ناچیز بوده و بعضاهم به چشم نیامده است. برای مردم عادی البته آنچه بیش از پیش قابل‌رویت است حضور نیروهای نظامی ناتو و ارتش موسوم به کوزوو در منطقه است. علاوه بر این نزدیک به ۱۵هزار اخیر ارتش موسوم به کوزوو دایم مجبور شده است برای پوشش شرایط بحرانی منطقه صرب‌نشین شمال کوزوو در خواست تجدیدبقا کند. البته دیگر نهاد قابل‌مشاهده در کوزوو پلیس‌ها و مأموران گمرکی سازمان اروپایی «اولکس» هستند و پارلمان کوزوو مجبور شده با اتفاق‌هایی که در منطقه افتاده است حکمی را صادر و حضور این نیروها را تا ۱۵ ژوئن ۲۰۱۴ تمدید کند.

فاصله زیاد تئوری تا عمل

از لحاظ تئوری اولکس نهادی «فنی» است که باید نسبت به اتفاقاتی که در کشور رخ می‌دهد (ای طرف) باشد. به گزارش مجله بالکان، استقرار آنها شامل تعدادی در کوزوو می‌شود و مطابق با قراردادی که با بلگران را می‌شود. سازمان‌ملل معتقد شد شامل زمین‌های محصور در صربستان هم به سوی وظیفه این نهاد این است که حمایت لازم را از سه ارگان که اتفاقاً اسلام‌ها «فنی» نیستند و بسیار حساس هستند انجام دهد؛ این سه نهاد، پلیس، قوققیایبه و سازمان کنترل مرزها در کوزوو است. البته مشکل اینجاست که منطقه مورد زمامداری سوسیالیست‌ها، برای ارتش موسوم به کوزوو دایم مجبور شده است برای قضاوت حتی داخل‌شماره باشد از آنکه کوزوو را استان جنوبی صرب‌نشین بدندن کشوری مستقل می‌دانند. یعنی مناقشه‌ای در خود منطقه‌ای که آنها پوشش می‌دهند برای تمامیت ارضی وجود ندارد و همه حرف یکسانی دارند.

گرده‌بردارِی از بوسنی

درواقع نهاد سیرپرستی موقت در کوزوو وظیفه دارد تا برنامه‌ای که «مارتی آتیساری» به‌عنوان میانیگر سازمان‌ملل مطرح کرده است را در کوزوو پیاده کند. در فوریه سال ۲۰۰۷، رئیس‌جمهور سابق فنلاند طرحی به سازمان‌ملل ارائه کرد که طی آن استقلال کوزوو زیرنظر نهادهای بین‌المللی استارت بخورد؛ طرحی که هرگز مورد موافقت بلگران و هم‌پیمانانش در شورای امنیت سازمان‌ملل قرار نگرفت. مدل قانونی و رسمی‌ای که در کوزوو پیاده شده هرگز به درخشش مدل اصلی منجر نشد. درواقع این نوع مدل کپی‌برداری از مکانیسمی بود که در بوسنی‌هرزگوین پیاده شد. جایی که نهادهای عالی‌رتبه بین‌المللی مسؤول عملی‌کردن تصمیماتی شدند که توسط شورای کاربردِی صلح گرفته می‌شد.

کاری که در بوسنی‌هرزگوین مشغول به کار شدند به‌مراتب قدرتمندتر از افرادی هستند که در کوزوو مشغول به‌کارند چرا که نماینده‌های عالی‌رتبه بین‌المللی در آن منطقه اختیارات کاملاً مشخصی دارند.

ادامه در صفحه ۹